

متن پرسش

عرض سلام و خدا قوت خدمت استاد گرامی: روز شنبه قبل از جلسه در رابطه با جناب مولوی صحبت کردیم قرار شد نسبت به غزلی که از دیوان شمس خدمتتان اشاره شد، شرح مختصری برای اون بنویسید. صمیمانه سپاسگزارم التماس دعا.

دوش چه خورده‌ای دلا راست بگو نهان مکن / چون خمشان بی‌گنه روی بر آسمان مکن
باده خاص خورده‌ای نقل خلاص خورده‌ای / بوی شراب می زند خربزه در دهان مکن
روز الست جان تو خورد میی ز خوان تو / خواجه لامکان تویی بندگی مکان مکن
دوش شراب ریختی وز بر ما گریختی / بار دگر گرفتمت بار دگر چنان مکن
من همگی تراستم مست می وفاستم / با تو چو تیر راستم تیر مرا کمان مکن
ای دل پاره پاره‌ام دیدن او است چاره‌ام / او است پناه و پشت من تکیه بر این جهان مکن
ای همه خلق نای تو پر شده از نوای تو / گر نه سماع باره‌ای دست به نای جان مکن
نفخ نفخت کرده‌ای در همه در دمیده‌ای / چون دم توست جان نی بی‌نی ما فغان مکن
کار دلم به جان رسد کارد به استخوان رسد / ناله کنم بگویدم دم مزن و بیان مکن
ناله مکن که تا که من ناله کنم برای تو / تو گریختی شبان منم خویش چو من شبان مکن
هر بن بامداد تو جانب ما کشی سبو/کای تو بدیده روی من روی به این و آن مکن
شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا / گفت که مادرت منم میل به دایگان مکن
باده بنوش مات شو جمله تن حیات شو / باده چون عقیق بین یاد عقیق کان مکن
باده عام از برون باده عارف از درون / بوی دهان بیان کند تو به زبان بیان مکن
از تبریز شمس دین می رسد چو ماه نو / چشم سوی چراغ کن سوی چراغدان مکن

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در نظر خود، نمادی از توحید را مانند جناب شمس تبریزی مد نظر آورید و ملاحظه کنید جناب مولوی در آن منظر توحیدی چه انواری می‌یابد و با آن انوار که در منظر آن شخص می‌یابد، عملاً با آن شخص معاشقه می‌کند. و قصه آن حضور همراه با شیدایی را در آن کلمات، به ظهور می‌آورد و یا بگو: آری! آن کلمات است که جناب مولوی را به حضور آورده.
این‌که می‌گوید: دوش چگونه با آن انس ربّانی به سر برده‌ای که اکنون که با تو روبه‌رو می‌شوم از یک طرف متوجه آن انوار هستم و از طرف دیگر خودت حجاب ظهور آن انوار شده‌ای و مانند کسانی که

گویا از آن باده توحید، بهره‌ای ندارند روی به آسمان داری، در حالی که خودت آسمانی.
آری! آن باده خاص در شخصیت پیداست و با گفتن سخنان عادی نمی‌توانیم آن انوار قدسی را پنهان کنیم و این قصه هر جمال توحیدی است.

به هر حال ملاحظه می‌کنید که جناب مولوی تا آخر این غزل متذکر توجهی است نسبت به آینه توحیدی جناب شمس تبریزی و امثال او که همچون نور توحید از یک طرف در ظهورند و درست از همان طرف، باطن و پنهان‌اند و در همان رابطه آن شب عرض شد بنده رهبر معظم انقلاب را این چنین احساس می‌کنم و به خود می‌گویم: «ای دل پاره پاره‌ام دیدن او است چاره‌ام / او است پناه و پشت من تکیه بر این جهان مکن» و در واقع سعی بنده آن است که با نوری که حضرت صاحب‌الامر «در این مرد به جلوه آورده، بگویم: «ناله مکن که تا که من ناله کنم برای تو/ گرگ تویی شبان منم خویش چو من شبان مکن» زیرا او بحمدالله به خوبی متوجه است از کجا و از کدام مادر می‌نوشد. یعنی: «شیر چشید موسی از مادر خویش ناشتا / گفت که مادرت منم میل به دایگان مکن»، یعنی راه ما، راه هرچه بیشتر به ظهور آوردن توحید است و عبور از حجاب‌هایی که دنیا و دنیاداران مدعی آن هستند و این یعنی: «چشم سوی چراغ کن سوی چراغدان مکن» تا در جمع بین «هو الظاهر و الباطن» و «هوالاول و الاخر» که ناب‌ترین نحوه توحید است، حاضر شویم. در نتیجه، آری! او هر بُن بامداد سبوی خود را به سوی ما می‌کشد تا ما به جای دیده به این و آن، تنها او را در افق خود داشته باشیم. «کای تو بدیده روی من روی به این و آن مکن» آیا این همان پیشنهادی نیست که در افق توحیدی این انقلاب متذکر شهدا شد و آن کردند که کردند. موفق باشید